

برگی از تاریخ

مشغولیات رمضان

توپ را آهسته شلیک کنید

■ شب‌نشینی‌های ماه‌رمضان از جمله میهمانی‌های گرم و باشاطی بود که تهرانیان قدیم از آن استقبال می‌کردند. زولبیا و بامیه جزو جدانشدنی پذیرایی از میهمان‌ها بود. امّا آنچه که این مجلس را از سایر میهمانی‌ها متمایز می‌کرد، کتابخوانی، قصه‌سرایی، افسانه‌پردازی و داستان‌های جن و پری، غول و آل و امثال آن بود که تقریباً تا سحر به طول می‌انجامید. از دیگر برنامه‌های ماه رمضان در دارالخلافه، دوره‌های هیات‌های دینی، قرأت قرآن، تفسیر و دعاخوانی بود که در هر گوشه و کنار برپا می‌شد که تا به امروز این رسم پلرجاست. از جمله تفریحاتی که اهالی قهوه‌خانه‌ها در این شب‌ها برای خود مهیا می‌کردند بازی‌های ترنا گل، زنگ شیر، عمو زنجیرباف، مرد مرد من و پادشاه وزیری بود.

بخت‌گشایی دختران جوان در رمضان

■ در این ماه دختران جوان و دم‌بخت، شور و حال خاصی داشتند چراکه اعمال مربوط به بخت‌گشایی در ماه مبارک رمضان صورت می‌گرفت. از جمله آنکه در شب بیست و هفتم (در شبی که ابن‌ملجم قصاص شد) رسم بر این بود که دل‌گوسفند سیاهی را زیر منبر مسجد دفن کنند یا اینکه قفل بسته را بیرون در مسجد به اولین مردی که بعد از نماز از مسجد خارج شود، بدهند تا در باز کند بلکه به این ترتیب بخت دختر باز شود. اما معروف‌ترین رسم در روز بیست و هفتم رمضان، دوخت پیراهن مراد بود که در نزد تهرانیان قدیم به نام روز پیراهن مراد معروف بود. دختران دم‌بخت از اول ماه رمضان به دور کوچه محله‌ها به راه می‌افتادند و از هر مرد جوانی گدایی می‌کردند تا اینکه در روز بیست و هفتم از پول گدایی، پارچه سفیدی می‌خریدند و از صبح همان روز چرخ خیاطی‌های خود را به مسجدها که معروف‌ترین آن مسجد سپهسالار در بهارستان بود، می‌آوردند و مشغول دوخت پیراهن می‌شدند. دختران نیز این نکته را فراموش نمی‌کردند که کوک‌ها و بخیه‌های پیراهن حتماً باید میان نماز ظهر تا مغرب انجام می‌گرفت. بعد از آنکه پیراهن را می‌دوختند جهت بازگشایی بخت‌شان و گردهای زندگی‌شان در جیب‌های پیراهن سکه می‌انداختند و با خواندن دو رکعت نماز حاجت، این دوخت و دوز تمام می‌شد.

ماجرای شلیک توپ

■ در دوره مظفری و حتی تا سال‌های بعد به هنگام شروع ماه رمضان، برای اعلام وقوع سحر و افطار در میدان مشق توپ شلیک می‌کردند و به دلیل کوچکی شهر تهران، صدای توپ به همه جا می‌رسید و مردم از آن اطلاع حاصل می‌کردند. در مورد رویت هلال ماه در اول رمضان داستان جالبی وجود دارد که تا مدت‌ها در نزد مردم روایت می‌شد. در زمان مظفرالدین شاه بر سر رویت هلال ماه شب نخست رمضان در یک سال بین دو دسته از درباریان اختلاف نظر واقع شد. جمعی در آن شب نزد شاه رفتند و اظهار داشتند که هلال رویت نشده و نباید توپ را شلیک کنند. مظفرالدین شاه هم به فتوای این جماعت دست‌سور داد از شلیک توپ در میدان مشق خودداری کنند. در همین احوال عسده دیگری از درباریان و امنای دولت به حضور شاه رسیدند و گفتند هلال ماه رویت شده امر مقرر فرمایند تا توپ را شلیک کنند که مردم شروع به گرفتن روزه کنند. مظفرالدین شاه نیز بلافاصله گفت توبیچی‌ها توپ را شلیک نکنند ولی دسته اول از حرف خود بر نمی‌گشتند چون این ماجرا را شنیدند بار دیگر نزد شاه رفتند و گفتند قیله عالم نباید این دستور را بدهند چون هلال ماه دیده نشده است. مظفرالدین شاه که هاج و واج و مهیوت مانده بود برای اینکه دل هر دو دسته را به دست آورد دستوراً ایچاند نشود گفت به توبیچی‌ها بگویید توپ را شلیک کنند اما آهسته شلیک کنند!

اولین‌ها

نخستین کلاس آموزش نقاشی

■ نخستین «قاشخانه» و گالری نقاشی تهران ۱۵۰سال قبل و در ۱۲۷۸ هجری قمری تاسیس شد. معلم مدرسه، صنیع‌الملک بود. متن اعلامیه این مدرسه و نمایشگاه به نقل از روزنامه «دولت علیه ایران» شماره ۵۲۰ مورخ ۲۷شوال ۱۲۷۸ به این قرار است: «اعلان نقاشخانه دولتی: چون در روزنامه سابق قلمی شده‌بود که بعد از اتمام عمل نقاشخانه، به جهت اطلاع مردم اعلان جدید خواهد شد که هر کس خواسته باشد طفل خود را به نقاشخانه ببرد که تحصیل این صنعت لطیف نماید، دانسته باشد. لہذا، چون این اوقات عمل ترتیب نقاشخانه از هر حیثیت پرداخته شده است، اعلان و اعلام می‌شود که از این تاریخ به بعد هر کس خواسته باشد طفل خود را به مکتب نقاشخانه ببرد، نقاشخانه دولتی با است و صنیع‌الملک روزهای شنبه را خود به تعلیم شاگردان خواهد پرداخت و سایر ایام شاگردان در همان نقاشخانه از روی پرده‌های کار استاد و صورت‌ها و باسمه‌های فرنگستان و غیره به مشق نقاشی و تحصیل این صنعت بدیع می‌پردازند و روز جمعه را که از ایام تعطیل ملت و دولت است به جهت اموشد تماشاچیان قرار شده است که از نوکران درباری و سایر اصناف هم هر کس طالب تماشای نقاشخانه باشد، بیاند و تماشا نمایند.

برگرفته از اولین‌های تهران

■ **منطقه قلہک در تهران قدیم چه نواحی از پایتخت را در بر می‌گرفت؟**

ده قلہک در چند کیلومتری جنوب امامزاده صالح و ۱۱ کیلومتری شمال تهران نزدیک جاده قدیم شیرمان واقع شده بود که از چندین قنات از جمله قنات‌های اقدسیه، حاج علی‌رضا، رستم‌آباد، حسین‌آباد و رودخانه دربند تغذیه می‌شد. این محل ییلاقی جزو تیول شاهی و اقامتگاه تابستانی به شمار می‌آمد.

■ **باغ قلہک توسط کدام شاه قاجار به بریتانیا واگذار شد؟ و این واگذاری شفاها بود یا کتبی؟**

در سال ۱۸۳۵ میلادی(۱۲۱۴ خورشیدی محمدشاه قاجار حقوق انحصاری ویزهای در محدوده دهکده قلہک به وزیر مختار بریتانیایی داد که به موجب آن، تاریخ دهکده مسیرش را عوض کرد به صورتی که تحت حمایت بریتانیا قرار گرفت تا جایی که مأموران ایرانی حق دخالت در هیچ اموری نداشتند و ساکنان ده سالانه مالیات‌شان را به خود وزیرمختار می‌دادند. در ده ارتباط نزدیکی بین اهالی ده و انگلیسی‌ها برقرار شد طوری که دهقان تهرانی هر سال در اجرای مراسم عزویه خود هدیه برای کخدای قریه به صورت یک دست لباس از پارچه‌های انگلیسی می‌گرفتند. اتباع انگلیسی پا را از حد خودشان فراتر گذاشتند و از حقوق‌شان تجاوز و شروع به دخل و تصرف در باغ کردند و با استفاده از شرایط خاص آن دوران و ناآرامی‌های ملی، دست‌درازی‌شان به حدی رسید که عملاً حاکمیت خود را بر سراسر قریه قلہک گسترش دادند و خودشان را حاکم بلانماز قلہک شمردند. ابتدا در قبال آن باغ مقدار کمی اجاره می‌پرداختند که محمدشاه از گرفتن اجاره صرف‌نظر کرد. در سال ۱۲۷۹ هجری قمری ناصرالدین شاه به پاش زحمت چارلز السین تمامی منطقه را که ییلاق سفارت انگلیس در آنجا واقع بود، از حالت تیول خارج و مجانباً به انگلیس طی نامه‌ای بخشید. ■ **بریتانیا در قبال اجاره، چه میزان کرایه می‌پرداخت؟**

مال‌الاجاره باغ ماهی ۳۰ تومان (۱۵ لیر) بود که همان‌طور که گفتم محمدشاه از آن هم صرف‌نظر کرد. در واقع این صرف‌نظری از اجاره، یک مصونیت و امنیت برای ساکنان به وجود آورد که باعث سیر صعودی اهمیت روستای قلہک شد که مردم تهران ترجیح دادند به بریتانیا یا در این محدوده بنا کنند. ■ **در مورد سند گمشده صحبت کنیم، این کاغذی که از آن به‌عنوان سند گمشده یاد می‌شود آیا اجاره‌نامه رسمی بوده یا اینکه نامه‌ای مبنی بر واگذاری باغ؟**

نامه گمشده از سوی ناصرالدین شاه بوده که حق انتقال باغ قلہک را به انگلیسی‌ها واگذار کرد. البته در این نامه باغ برای سکا گزین داده شده نه به معنای واگذاری دائمی. انگلیسی‌ها هم صحبت از سند جعل شدای می‌کنند که به زمان رضاشاه «مختار السلطنه»می‌دهد.

در آن دوران هیچ نظارتی روی میوه‌فروشان، لبنیاتی‌ها، قصابان و خبازان نبود و آنها نرخ معین و ثابتی روی اجناس‌شان نمی‌گذاشتند. اما با منصوب شدن مختارالسلطنه به وزارت نظمیّه، از آنجا که مردی کاردان و تا بدبیر بود بلافاصله اوضاع را در دست گرفت و گروهی را موظف کرد تا بر قیمت مواد خوراکی نظارت داشته باشند و جلوی گرانیفروشی را بگیرند. وی همچنین قوانین سختی برای برقراری نظم در تهران گذاشت تا آوایش و گدایان حساب کار دست‌شان

طهران قدیم

■ **فرزانه نیکروح‌متین: اولین باغ‌های معروف تهران به دوران قاجار مربوط می‌شود. باغ قلہک نیز یکی از نخستین باغ‌های مشهور دارالخلافه است که متأسفانه نزدیک به ۱۱۴ سال است در دست مستعjárان انگلیسی است تا آنجایی که مالکیت ایران بر این باغ قدیمی به مناقشه باغ قلہک تبدیل شده. داستان این اجار‌نشیشان سمج از آنجا شروع می‌شود که ناصرالدین شاه که هر بار مردم مملکتش را با سوغاتی‌هایی از فرنگستان مشغول می‌کرد این بار با بذل شاهانه و طی یک نامه‌ای مردمش را از بهره بردن از باغی وسیع در شمال تهران محروم کرد. شاه در طی نامه‌ای در سال ۱۲۷۸ هجری قمری باغ قلہک را برای نفر‌جگ‌اه انگلیسی‌ها در تابستان به بریتانیا اجاره داد. این اجاره‌نشینی به مذاق انگلیسی‌ها خوش می‌آید و تا به امروز با عدم پرداخت اجاره بدون رضایت صاحبخانه در آنجا سکا گزیده‌اند که البته بریتانیا مدعی مالکیت این باغ است اما ادعای آنها در اصل یک سند جعلی است که در دوره پهلوی اول تا ترغند آن را به دست آورده‌اند. مالکیت ایران روی این اراضی نخستین بار از سوی دکتر مصدق مطرح شد که با کودتای ۲۸ مرداد در نطفه خاموش شد تا اینکه این مساله در مجلس فتم شورای اسلامی به طور رسمی پیگیری شد که البته به سرانجامی نرسید. اما با خبر کم شدن سند باغ قلہک، بار دیگر مناقشه باغ بر سر زبان‌ها افتاد و زمینه برای خروج مستعjárان آغاز شد. بدون شک ناصرالدین شاه هرگز فکر نمی‌کرد که هدیه موقتی‌اش به دولت انگلیس بعد از گذشت یک سده به موضوع دائمی برای ملت و مملکت تبدیل شود. عبدالحسین حائری، رییس سابق کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس چندین پیش در مراسمی که برای تجلیل وی بر گزار شده بود از کم شدن سند باغ قلہک خبر داد: «سند باغ قلہک را در یک پاکت قراد واد و آن را در درون صندوق کتابخانه گذاشتم اما زمانی که برای آخرین بار به صندوق مراجعه کردم، اثری از اجاره نامه ندیدم.» این چند جمله، تمام چیزی است که مسوولان از آن باخبرند. البته یکی از کارمندان سابق کتابخانه مجلس در این باره می‌گوید: «تنها یک سند که نشان‌دهنده مالکیت ایران بر این باغ باشد وجود ندارد، در چند سال گذشته مجلس با همکاری وزارتخانه‌ای، نمایشگاهی از اسناد قدیمی بر پا کرد که در آنجا اسناد دیگر پیرامون استیجاری بودن باغ غیر از سند اصلی که استاد حائری فرمودند گمشده، وجود دارد.» در زمینه باغ قلہک و استیجاری بودن آن با حمید ناصری، محقق تاریخ معاصر ایران و تهران‌شناس گفت‌وگو کرده‌ایم که در زیر می‌خوانید:**

و آن مالکیت متعاضی نداشته باشد، مالکیت وی تثبیت می‌شود. انگلیسی‌ها حتی مدعی شدند برای رفع متعارض از باغ آگهی عمومی دادند که چنین چیزی سندی نیست. ندارد. منابع و اسناد موجود از این حاکی است که انگلیس برای تمام سال‌های تسخیر باغ قلہک، مدرک حقوقی قابل استنادی ندارد.

■ **برخی از مورخان و پژوهشگران معتقدند که سند گمشده، نامه‌ای از سفیر بریتانیا مبنی بر تسکر از ناصرالدین شاه بوده است؟**

سندی که محمدشاه باغ را به اجاره انگلیس در آورد مکرراً در سفرنامه‌های خارجیان و مورخان داخلی به آن اشاره شده است. اما آن سند گمشده که امروز صحبت از آن می‌شود، مربوط به ناصرالدین شاه است. چنان که از سایر اسناد برمی‌آید ناصرالدین شاه اگر املاکی را می‌بخشید طی حکمی یا اضای خود که به فرمان شاه معروف بود این کار‌ها را انجام می‌داد که سند فرمان‌هایش هم موجود است؛ مثلاً در املاکی که به فرمانفرما، امین حضور و معیر‌الممالک می‌بخشد، به‌طور قطع سندی که از آن به‌عنوان گمشده یاد می‌شود، سندی است که ناصرالدین شاه برای سکا گزیدن باغ را به انگلیسی‌ها به‌طور موقت اجاره می‌دهد که بدون تردید جوابی‌ای مبنی بر تشکر

ماست مختار السلطنه

میدل و قیافه ناشناس به سراغ ماست‌فروشان رفت و مقداری ماست خواست. یکی از ماست‌فروش‌ها که مختارالسلطنه را نشناخته و فقط نامش را شنیده بود، پرسید: چه جور ماستی می‌خواهی؟ مختارالسلطنه گفت: مگر چند جور ماست داریم؟ مورد در جواب شخص ناشناس گفت: معلوم می‌شود اهل تهران نیستی و تازه به اینجا آمدی و نمی‌دانی که دو جور ماست داریم. یکی ماست معمولی و یکی ماست مختارالسلطنه. مختارالسلطنه با حیرت از ترکیب و خاصیت این دو نوع ماست پرسید و مرد ماست‌فروش ادامه داد: ماست معمولی ماست سفت و چرب است بدون آنکه داخلش آب ریخته باشند و



بی‌نظر

هم از سوی بریتانیا در پی داشته که این دو موضوع شفاها انجام نشده و سند گمشده هم فرمان شاه و هم جوابیه سفیر بریتنلیست.

■ **گفته می‌شود باغ قلہک آیستن حوادث مهم تاریخی بوده که حتی مسیر تاریخ ایران را عوض کرده است؟**

در دوره انقلاب مشروطه و در پی به توپ بستن مجلس، از آنجا که دولت انگلیس مخالف سیاست‌های روسیه در ایران بود، به ازادیخواهانی که از مجلس جان سالم به در بردند، مثل دهخدا، تقی‌زاده و... پناه داد. شمار زیادی از روحانیان، بازاریان و مردم دیگر در باغ قلہک بست نشسته و درخواست کردند تا سفیر انگلیس به آنها امان دهد و در حمایت از آنان و تحقق خواسته‌هایشان اقدام کند. تعداد این جمعیت تا حدود ۱۴ هزار نفر روایت شده است. از دیگر ارتباطات این باغ با پیشینه تاریخی ایران باید به رسمیت شناختن ولیعهدهای قاجاری اشاره کرد. در دوره عباس میرزا، دو دولت روسیه تزاری و انگلیس، سلطنت ایران را در اولاد عباس میرزا به رسمیت شناخته و آن را تضمین کردند. از این رو چه در زمان مرگ فتحعلیشاه چه محمدشاه همین‌طور پس از درگذشت ناصرالدین شاه و متعاقب آن مظفرالدین شاه تنها با اعلام حمایت این دو دولت از ولیعهد رسمی، موجبات صدور وی را به تحت سلطنت میسر می‌کرد. بر کناری محمدعلی‌شاه نیز با تصمیم و حمایت ضمنی دو دولت انگلیس و روسیه در قلہک و زرگنده انجام شد و در خصوص بر کناری احمدشاه نیز به دلیل بیرون رفتن موقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران، موافقت انگلیسی‌ها جلب و آنان از این جایگزینی حمایت کردند. دولت ایران در این سال‌های تاریک، سلطه‌ای بر دو قریه قلہک و زرگنده نداشت و در باغ دو سفارتخانه نبض سیاست ایران، البته در فصل تابستان می‌تپید و هیچ اقدامی در ایران نبود که بدون جلب موافقت و هماهنگی ساکنان آن دو محل ییلاقی به سرانجام برسد. رموزترین جلسات، برپایی نشست‌های فراماسون‌ها در این باغ بود. در دوره پهلوی اول، با وجود آنکه در پی اختلاف بین رضاخان و محمدعلی فروغی، وی از کار بر کنار و خاتمه‌بخش شده بود اما دست‌های خفوناک، پرقدرت و نامریی فراماسون‌ها را فراموشخانه انگلیسی‌ها در باغ قلہک بیرون آمد و رضاشاه را مجبور به بازگرداندن فروغی کرد. در ادامه فروغی که خود استاد اعظم لژ‌های ماسونی در ایران بود به دغابت به همراه نمایندگان ژا از آمریکا و انگلیس و از جمله سفیر انگلیس در فراموشخانه باغ قلہک گردهم جمع شدند و سعی کردند تاریخ ایران را رقم زنند. پادشاهی محمدرضا یکی از نتایج همین جلسات رموز در باغ قلہک در شهریور ۱۲۲۰ بود.

قیعتمش هم گران است و دیگری ماستی است که نصشب آب است و ما آن را به قیمتی که مختارالسلطنه تعیین کرده است، می‌فروشیم و به همین دلیل به آن ماست مختارالسلطنه می‌گوییم. مختارالسلطنه پرسید: حالا مردم عادی چطور این ماست را که شبیه دوغ است می‌خورند؟ فروشنده گفت: ماست را داخل کیسه می‌ریزنند، آویزان می‌کنند یک مدت که بماند آتش خارج و ماست سفت می‌شود. مختار که تا آن موقع خونسردی‌اش را حفظ کرده بود بیش از این طاقط نیارود و به فرارشان حکومتی دستور داد تا ماست‌فروش را جلوی درکاش به طور وارونه آویزان کنند و بعد شلوارش را محکم ببستند و مختارالسلطنه رو به ماست‌فروش کرد و گفت: آنقدر به این شکل آویزان باید باشی تا تمام آب‌های که داخل این ماست‌ها کردی از شلوارت بریزد تا دیگر جرأت نکنی آب داخل ماست بکنی. وقتی سایر ماست‌فروش‌ها از این جریان باخبر شدند بلافاصله ماست‌های خود را کیسه کردند تا آتش گرفته شود که به سرانجام آن ماست‌بند دچار نشوند. که از این زمان به بعد این دو ضرب‌المثل «ماست مختارالسلطنه» که منظور آن است در اصالت کالا یا جنس‌ارایه شده تردید با اطمینان از تقلب داشته باشد و «ماست‌ها را کیسه کردن» که حاکی از ترس، تسلیم و جاوردگی بود، در نزد تهرانیان تا به امروز رواج پیدا کرد.

صنف

مشاغل سلطنتی در دربار قاجار

■ در دوران قاجار در تهران، مشاغلی وجود داشت که متصدیان آن باید حتماً از درباریان و رجال آن عهد بودند. ناصر نجمی، مورخ و نویسنده «طهران عهد ناصری» این مشاغل را به نام مشاغل سلطنتی معرفی می‌کند که عبارتند از: فراش‌باشی، خونسالاری و بارسالاری، چورکچی، آبدارباشی، سرایدار، ایشیکچی، کشیک‌چی‌باشی، زنبورک‌چی، شاطر، چارچی و... که در اینجا به ذکر شرح این مشاغل می‌پردازیم.

فراش‌باشی

کلمه فراش و فراشی ابتدا برای جاروب کشی، آب‌پاشی و نظافت وضع شده بود. اما پس از مدتی به دلیل آنکه دسته جاروب برای تنبیه کردن بدنی مورد استفاده قرار گرفت به تدریج در اندhan این گونه کار افتاد که فراش به فردی گفته می‌شود که وظیفه‌اش آن است تا خلافکاران را به مجازات برساند. و واقعیت هم همان بود. فراش‌های درباری نماینده و مظهر قهر و غضب سلطنت به شمار می‌آمدند. لباس فراش‌ها شامل بلوزی با یقه‌حسنی یا یقه‌عربی ماهوت قرمز و شلوارشان ماهوت سیاه و کلاه‌شان تخم‌مرغی بود که در سمت راست آن کلمه فراش به نقره در آنجا نصب شده بود. برخی از فراش‌باشی‌ها ملقب به حاجاب‌دوله بودند به این معنا که فراش‌های دیگر باید تحت فرمان وی قرار می‌گرفتند. معروف‌ترین فراش تهران، حاج‌علی‌خان حاجاب‌دوله بود که مامور قتل امیرکبیر شد.

خونسالاری-بارسالاری و چورکچی

خونسالاری و بارسالاری از احترام خاصی نزد شاه برخوردار بود. کار خونسالار یا بارسالار در دربار تدارک ناهار و شام از شخص شاه تا اعضای حرم بود. چورک به زبان ترکی نان می‌شود و چورکچی‌باشی باید نان سفره شاه را از بهترین آردهای گندم تهیه می‌کرد.

آبدارباشی

آبدارباشی وظیفه‌اش بهتر فراهم کردن خوراکی‌های دربار بود و هر چقدر می‌توانست بهتر تاشه را تامین کند، بیشتر مورد تقرب شاه قرار می‌گرفت. یکی از آبدارباشی‌های مهم «آقا محمد ابراهیم امین‌السلطان» پدر میرزا علی‌اصفرخان اتابک بود که با زیرکی توانست خود را به درجالت بالا برساند.

سرایدار

عسارت دولتی، کاخ‌های سلطنتی و اثاثیه آنها به نگهبانان و مستحققلای سپرده می‌شد که به آنها سرایدار می‌گفتند و اداره‌ای که این اشخاص با آن سر کار داشتند معروف به سرایدار خانه بود. در این زمینه حادثه وحشتناکی در سال ۱۳۰۹ هجری قمری در کوچه گلستان به وقوع پیوست که آن دزدی یک قطعه الماس از تخت طاووس بود. ناصرالدین‌شاه از این موضوع به شدت خشمگین می‌شود و دستور می‌دهد به هر قیمتی شده دزد الماس را پیدا کنند. کلان‌امیر، حاکم تهران بس از تحقیقات، دزد را که یکی از سرایدارهای کاخ بوده، پیدا می‌کند. شاه وقتی از ماجرا آگاه می‌شود فریاد می‌زند که این جواهرات کاخ‌ها متعلق به شخص من نیست که به آسانی از آن بگذرم اینجا مثل این مملکت است و از شدت خشم فرمان قتل سرایدار را می‌دهد. سرایدار را به میدان روی‌روی شمس‌العماره می‌برند و در حضور جمعیت گردن می‌زنند.

ایشیک‌اقاسی‌باشی

ایشیک کلمه ترکی است و معنای آن کار مهم است. ایشیک ااقاسی‌باشی یعنی رییس یا وزیر امور تشریفات که شغل عمده ایشیک ااقاسی‌باشی این بود که عرایض کسانی را که از ولایات و شهرها برای نظم و دادخواهی می‌فرستادند به عرض شاه می‌رساند. اهمیت این شغل به حدی بود که ظهیرالدوله محمد ناصر خان دولو، یکی از منشیان نزدیک شاه که آن را به عهده داشت، آخرین دختر ناصرالدین شاه را به عقد پسرش درآورد.

کیشیکچی‌باشی

به گارد مخصوص در دوران قاجار، کیشیک‌خانه می‌گفتند که تحت ریاست کیشیک‌چی‌باشی بود. به سوران کیشیک‌خانه، غلام کیشیک‌خانه می‌گفتند و رییس آنها را که بعد از فراموشخانه، شخص اول کیشیک‌خانه بود به نام «لوللر ااقاسی‌باشی» می‌شناختند. کیشیک‌چی‌باشی در سواری شاه باید به همراه او باشد.

صندوقخانه و رختخانه

رییس صندوقخانه کار عمده‌اش واری صندوقخانه و تهیه خلعت و نشان بود ولی رخت‌دار خانه از امور خصوصی شاه محسوب می‌شد که هر دو قسمت تحت ریاست صندوقخانه بود و به اندازه کافی خطا و جواهرساز در اختیارشان قرار داشت که لباس‌های شخصی شاه و خلعت‌های اعلیای را می‌دوختند.

زنبورکچی

زنبورک سلاح گرمی مانند مسلسل‌های امروزی بود که در زنبورک‌خانه نگه داشته می‌شد. زنبورک را زنبورک‌چی به‌طور مورب جلو شتر می‌بست. این سلاح هم‌اکنون از بین رفته و فقط نام یکی از محلات تهران قدیم به نام «دوم زنبورک‌خانه» باقی مانده است.

شاطر

در جلو مرکب شاه در سواری‌ها عده‌ای پیاده حرکت می‌کردند که اگر شاه فرمانی بدهد در اجرای امر وی حاضر باشند. این پیاده‌ها را شاطر می‌گفتند که تحت ریاست شاطرباشی انجام وظیفه می‌کردند. لباس شاطرها سرداری از ماهوت سرخ، شلواری با پاتوه تا زانو و تاجی کنگره‌دار بود که با گل‌های پشمی سرخ و سبز گل‌دوزی شده بود.

چارچی

در دورانی که روزنامه در تهران چاپ نمی‌شد، چارچی‌ها مطالب عمده و خبرها را به گوش مردم می‌رسانند. در واقع چارچی دولتی از عوامل قدرت شاه محسوب می‌شد و هرگاه می‌خواستند مردم از خبری آگاه شوند از چارچی‌ها کمک می‌گرفتند از هنگام انتشار روزنامه این شغل درباری از بین رفت.